

## غزل غزل‌های سلیمان

آنچه در پی می‌آید برداشت و تفسیریست از کتاب غزل غزل‌های سلیمان و لزوما دیدگاه غالب، و مورد پذیرش همه ایمانداران و خوانندگان کتاب مقدس نیست. در واقع تفسیرهای زیادی از این کتاب ارائه شده است و در میان آنها تئوری یا فرضیه "شبان" قابل قبولتر و روشنتر و پذیرفتنی‌تر از بقیه به نظر می‌آید. از این طریق ما به درسهایی عالی در زمینه اخلاقی و نیازهای جسمانی که در همه انسانها وجود دارد و طریقه درست و مورد پسند خداوند برای استفاده از این موهبت خداوندی را فرامی‌گیریم و علاوه بر آن می‌بینیم که در لابلای این اشعار زیبا ناخود آگاه ذهن خواننده به طرف رابطه بین کلیسا بعنوان عروس و عیسی مسیح بعنوان داماد آسمانی معطوف می‌شود.

کتاب غزل غزل‌های سلیمان بصورت شعر و یا سرود نوشته شده است و از ظواهر امر پیداست که برای اجرا در حضور جمعیت و تماشاگران تنظیم شده است (شاید چیزی شبیه اپرای امروزی)، عقیده عموم بر این است که نویسنده این اشعار سلیمان پادشاه بوده است در واقع یکی از بهترین آثار او در بین بیش از 1005 قطعه شعر و سرود که به او نسبت داده شده است. (اول پادشاهان 4-32).

احتمال دیگر اینکه نویسنده این قطعه موزیکال "شولمیت"، دختری جوان که در واقع شخصیت اصلی این داستان واقعی است می‌باشد چون او تنها شخصیتی است که افکار و احساساتش در کتاب شرح داده شده است.

این که نویسنده واقعی کتاب کیست خیلی اهمیت ندارد بلکه موضوع مهم این است که غزل غزلها یکی از قسمتهای مهم کلام خداست که در آن رابطه درست و خدا پسندانه بین یک زن و مرد جوان با تمام شور و احساسات جوانی و کششهای جسمانی بین آنها تشریح و تعلیم داده شده است. خداوند میداند که این مسئله مهمی برای ما انسانهاست و از هزاران سال پیش برای ما الگویی درست را ارائه داده است. چون او مایل نیست ما این تعالیم را از دنیا و الگوهای نادرست آن بیاموزیم و مرتب در گناه بیفتیم و با آزمون و خطا جلو برویم.

غزل غزلها داستانی عاشقانه و واقعی از عشقی پاک بین یک دختر جوان که از طرف خانواده اش مامور مراقبت از تاکستانی که در اجاره اشان است و جوانی نیک سیرت که به شبانی مشغول است می‌باشد. یک روز سلیمان پادشاه که برای نظارت و سرکشی به آن منطقه رفته است دخترک را می‌بیند و از آنجا که متأسفانه سلیمان در برابر تمایلات نفسانیش بخصوص در امور زنان ضعیف می‌باشد (کلام خدا هم این را تایید میکند اول پادشاهان 11-4) فوراً دل به دخترک می‌بندد. او میتواند برای دختر زندگی لوکس و مرفه ای فراهم کند و از متن داستان مشخص است که علاقه سلیمان به او از روی کششهای جسمانی بوده و بیشتر به ظاهر فیزیکی او متمایل است اما مرد جوان گرچه نمیتواند مانند سلیمان به دخترک زندگی راحتی از نظر دنیوی عطا کند اما او با قلبی پاک با تمام جسم و روحش دختر را پاک و خالصانه دوست میدارد و گرچه بطور طبیعی هم در دل او و هم در دل دخترک کششهای جسمانی هم وجود دارد اما آن در درجه دوم قرار گرفته و داستان به ما نشان میدهد که آنان حاضر نیستند تا قبل از پیمان ازدواج به خواهشهای جسمانیشان اعتنایی کنند و محبت و عشق واقعی به آنها کمک میکند تا در این امر مشکل موفق باشند. چون عشق واقعی میتواند صبور باشد. شبان عشق واقعی به دختر دارد و سلیمان عشقی زمینی و جسمانی.

### شخصیتهای این داستان

دوشیزه ای به نام شولمیت

شبان جوان

سلیمان پادشاه

دختران اورشلیم یا ندیمان و مشاطه گران دربار سلیمان

اهالی اورشلیم

زنان و کنیزان سلیمان

اهالی روستایی محل زندگی شولمیت

مهمانان عروسی

## غزل غزلهای سلیمان

باب اول

1- غزل غزلها که از آن سلیمان است\*

### روز اول صحنه اول چادر پادشاه

داستان از درون چادر پادشاه شروع میشود جایی که شولمیت زیر دست مشاطه گران و ندیمان پادشاه نشسته و آنان مشغول آرایش او و آماده کردنش برای ملاقات و صرف شام با سلیمان می باشند. اردوگاه پادشاه در نزدیکی روستای دخترک برپا شده است او برای سرکشی به تاکستان ها و باغات خود که به اجاره داده است به این منطقه آمده است.

شولمیت به رویا فرو رفته است:

1- 4 او مرا به بوسهای دهان خود ببوسد\* زیرا که محبت تو از شراب نیکوتر است\* عطرهای تو بوی خوش دارد. و اسم تو مثل عطر ریخته شده میباشد. بنابراین دوشیزگان ترا دوست میدارند\* مرا بکش تا در عقب تو بدویم. پادشاه مرا به حمله های خود آورده.

در حینی که ندیمان پادشاه به آرایش شولمیت مشغولند او در رویای خود غوطه ور است و به محبوب خود می اندیشد و بیاد میآورد که با او بودن چقدر لذت بخش و آرامش بخش است و خلسه آور مانند اثر شراب بیاد آوردن بوی تن او و حتی اسم او مانند عطری خوشبو او را بوجد میآورد و شخصیت نیکو و دوست داشتنی شبان باعث شده که محبوب دل تمام دختران روستا باشد. دخترک آرزو میکند ایکاش الان او میآمد و او را با خود میبرد و میتوانستند با هم بگریزند چون این خواست او نیست که الان در چادر پادشاه باشد.

دختران اورشلیم خطاب به سلیمان:

4- ب از تو وجد و شادی خواهیم کرد. محبت تو را از شراب زیاده ذکر خواهیم نمود. ترا از روی خلوص دوست می دارند\*

ندیمان سلیمان او را مدح و ستایش میکنند.

### شولمیت خطاب به دختران اورشلیم:

5-6 ای دختران اورشلیم من سیه فام اما جمیل هستم. مثل خیمه های قیدار و مانند پرده های سلیمان\* بر من نگاه نکنید چونکه سیه فام هستم. زیرا که آفتاب مرا سوخته است. پسران مادرم بر من خشم نموده و مرا دیده بان تاکستانها ساختند. اما تاکستان خود را دیده بانی ننمودم\*

شولمیت متوجه شد که پوستش در مقایسه با دختران اورشلیم سیه فام و آفتاب سوخته است و از آنها میخواند با تحقیر نگاهش نکنند چون با تمام اینها او هنوز زیبا و جذاب است و توضیح میدهد که برادرانش مجبورش کرده اند که زیر آفتاب سوزان دیده بان تاکستان باشد و علت پوست تیره اش همین میباشد. ظاهرا او پدرش را از دست داده که اکنون برادرانش میتوانند به او امر و نهی کنند.

### شولمیت خطاب به محبوب خود سخن میگوید:

7- ای حبیب جان من مرا خبر ده که کجا میچرانی و در وقت ظهر گله را کجا میخوابانی. زیرا چرا نزد گله های رفیقانت مثل آواره گردم\*

دخترک افکارش را بلند بر زبان میآورد و نگران است که الان محبوبش کجاست؟ شاید بتواند به بهانه ای به نزدش رود و شاید بتواند پنهانی او را ببیند. احتمالاً او شبانی دلسوز و سخت کوش است و گله اش را بقدر کافی خوراک میدهد که بتواند در هنگام ظهر استراحت کند.

### دختران اورشلیم خطاب به شولمیت:

8- ای جمیلتر از زنان اگر نمیدانی. در اثر گله ها بیرون رو. و بزغاله هایترا نزد مسکنهای شبانان بچران\*

در آن لحظه آنان فکر کردند که شولمیت واقعا میخواهد برود برای همین به پیشنهاد کردند که رد گله ها را که بر زمین افتاده است را بگیرد تا به آنچه میخواهد برسد. این امر نشانگر آن است که شولمیت آزاد بوده است که اگر خواست و انتخاب کرد برود و سلیمان او را به زور به حرامسرایش اضافه نخواهد کرد.

### روز اول صحنه دوم چادر صرف شام

در اینجا صحنه عوض میشود و شولمیت بعد از آرایش و با لباسهای مجلل و زیور آلات گرانبها در حضور سلیمان برای صرف شام نشسته است.

### سلیمان خطاب به شولمیت:

9-10 ای محبوبه من ترا به مادیانی که در عرابه فرعون باشد تشبیه داده ام\* رخسار هایت بجواهرها و گردنت به گردن بندها چه بسیار جمیل است\*

معنی این تشبیه دقیقا این است که حالت من نسبت به تو مانند حالت اسبهای نریست که عرابه فرعون را میکشند هنگامی که مادیانی در میانشان باشد یعنی دقیقا کششی نفسانی با خواهشهای تند جسمانی. آنچه در شولمیت برای سلیمان جذابیت دارد بدن و جسم اوست و تعریفهای سلیمان از صورت و گردن او موید این نظریه میباشد. البته تاکید میکند که جواهرات او به زیبایی دخترک افزوده است.

دختران اورشلیم خطاب به شولمیت:

**11- زنجیرهای طلا با حبه های نقره برای تو خواهیم ساخت\***

تعریف سلیمان از زیبایی دختر ندیمان را سر شوق آورده و اعلام میکنند که آنها حتی میتوانند او را با زینت آلات زیباتری از طلا و نقره بهتر بیارایند.

**شولمیت باز هم به رویا فرو میرود:**

**12-14 چون پادشاه بر سفره خود مینشیند، سنبل من بوی خود را میدهد\* محبوب من مرا مثل طبله مر است، که در میان پستانهای من میخوابد\* محبوب من برایم مثل خوشه بان در باغهای عین جدی میباشد\***

در اینجا دخترک بفکر فرو میرود که اکنون پادشاه عطر مرا استشمام میکند و ناخود آگاه به یاد کیسه کوچکی پر از مر " شیره گیاهی بسیار معطر " که ظاهرا عادت داشته هنگام خواب در بغل گیرد میفتد و همچنین یاد محبوبش و گلهای تاکستان برایش تداعی میشود.

**سلیمان خطاب به شولمیت:**

**15- اینک تو زیبا هستی محبوبه من اینک تو زیبا هستی، و چشمانت مانند چشمان کبوتر است\***

دوباره تعریفهای سلیمان از دیدگاه جسمانی و فیزیکی شروع میشود، آیا او فقط قادر است اینچنین به دخترک بنگرد؟ آیا نمیتواند بعنوان یک شخصیت به او نگاه کند؟

**اما شولمیت در خیال خود به آینده اش با محبوبش فکر میکند:**

**16-17 اینک تو چه زیبا و شیرین هستی ای محبوب من، تخت ما هم سبز است\* تیرهای خانه ما از سرو آزاد است، و سقف صنوبر\***

ظاهرا شولمیت اصلا گوشش به صحبتهای سلیمان که فقط به ظاهر و جسم او کار دارد بدهکار نیست، در واقع سلیمان ناتوانی خود را در جلب محبت و برقراری یک رابطه عاطفی با او قبل از فکر کردن به روابط جسمانی نشان داده است. و دخترک به محبوبش فکر میکند که چطور در وهله اول بخاطر محبت و رابطه عاطفی شان و بعد هم شور جوانی و تمایلات جسمانیشان به او اشتیاق دارد. در ادامه میبینیم که چطور امکان برقراری رابطه ای جسمانی بین او و محبوبش در گرو عمیقتر شدن محبت و پیوند ابدیشان میباشد و چطور محبوب، محبوبه اش را بخاطر دست نخوردگی و پاک ماندنش تا زمان ازدواج میستاید. او سادگی و بی آلاچی خانه آینده شان را با تجمل دربار سلیمان مقایسه میکند.

**باب 2**

**شولمیت خطاب به سلیمان:**

**1- من نرگس شارون و سوسن وادیها هستم\***

در اینجا شولمیت به سلیمان نشان میدهد که قدر و ارزش خودش را میداند و با حرفها و وسوسه های سلیمان فریب نمیخورد.

## سلیمان خطاب به شولمیت:

### 2- چنانکه سوسن در میان خارها، همچنان محبوبه من در میان دختران است\*

و سلیمان ضمن تایید سخنان دخترک او را در مقایسه با بقیه دخترانی که آنجا هستند گلی مینامد که در میان خارها ایستاده.

### شولمیت در افکار خودش به محبوبش می اندیشد:

3-6 چنانکه سیب در میان درختان جنگل، همچنان محبوب من در میان پسران است، در سایه وی بشادمانی نشستم، و میوه اش برای کام شیرین بود\* مرا بمیخانه آورد، و علم وی بالای سر من محبت بود\* مرا بقرصهای کشمش تقویت دهید و مرا بسببها تازه سازید، زیرا که من از عشق بیمار هستم\* دست چپش در زیر سر من است، و دست راستش مرا در آغوش میکشد\*

شولیت محبوبش را به درخت سیب در میان درختان جنگل تشبیه میکند و از بیاد آوردن نشستن زیر سایه اش و خوردن میوه شیرین و گوارایش بوجد میاید، او بودن زیر بیرق محبت محبوبش را و غذای ساده و طبیعی و سالم او را به بودن زیر پرچمهای رنگین و باشکوهی که چادر سلیمان را پر کرده اند و غذاهای لذیذ و رنگارنگ روی میز شاهانه ترجیح میدهد. او مشتاقانه منتظر زمانیکست که با عهده ابدی محبوبش او را در آغوش بکشد.

## روز اول صحنه سوم چادر روشن شولمیت

بعد از صرف شام اکنون شولمیت که حکیمانه تصمیم گرفته است تنها بخوابد با ندیماناش که مشغول مرتب کردن جای خواب او هستند در چادر خویش است.

### شولمیت خطاب به دختران اورشلیم:

7-17 ای دختران اورشلیم شما را بغزالها و آهو های صحرا قسم میدهم، که محبوب مرا تا خودش نخواهد بیدار نکند و برنه انگیزانید\* آواز محبوب من است، اینک بر کوهها جستان و بر تلها خیزان می آید\* محبوب من غزال یا بچه آهوست، اینک او در عقب دیوار ما ایستاده از پنجره ها مینگرد، و از شبکه ها خویشتنرا نمایان میسازد\* محبوب من مرا خطاب کرده گفت، ای محبوبه من و ای زیبایی من برخیز و بیا\* زیرا اینک زمستان گذشته، و باران تمام شده و رفته است\* گلهای بر زمین ظاهر شده و زمان الحان رسیده، و آواز فاخته در ولایت ما شنیده میشود\* درخت انجیر میوه خود را میرساند، و موها گل آورده رایحه خوش میدهد، ای محبوبه من و ای زیبایی من برخیز و بیا\* ای کیوتر من که در شکافهای صخره و در ستر سنگهای خارا هستی، چهره خود را بمن بنما و آوازت را بمن بشنوان\* زیرا که آواز تو لذیذ و جهره ات خوشنماست\* شغالها، شغالهای کوچک را که تاکستانها را خراب میکنند برای ما بگیرد، زیرا که تاکستانهای ما گل آورده است\* محبوبم از آن من است و من از آن وی هستم، در میان سوسنها میچراند\* ای محبوب من برگرد و تا نسیم روز بوزد و سایه ها بگریزد، مانند غزال یا بچه آهو بر کوههای باتر باش\*

ظاهرا دختران اورشلیم در حین مرتب کردن جای خواب شولیت سعی میکنند او را از تصمیمش منصرف کنند و با صحبتهای اغواگرانه او را به سلیمان راغب سازند، اما او آنها را قسم میدهد که راحتش گذارند و اجازه دهند اگر قرار است محبتی ایجاد شود در وقت خودش و از دل بجوشد. در عین حال او همچنان در رویای محبوب بسر میبرد و با صدای بلند افکارش را بر زبان میاورد. چقدر صدایش را دوست دارد، احتمالاً بیاد میاورد که چطور در میان تپه ها جست و خیز کنان بدنبال او میدوید است چطور در جایی پنهان میشده تا بتواند برای لحظه ای او را ببیند و صدایش را بیاد میاورد که او را به محبت و عشق میخوانده است. چقدر حرفهای سلیمان فرق داشته است او با لحنی زیبا و شاعرانه از نسیم

و گلها و آواز پرندگان با او صحبت میکرده است. چطور به چهره اش مینگریسته و با لذت به صحبتهایش گوش میداده. در رابطه آنها عشق و محبت در بین بوده و اصلاً صحبتهای شهوانی رد و بدل نشده. دخترک میداند که محبوبش کمکش میکند تا ناکستان وجود و شرفش را از گزند افکار مخرب و وسوسه ها که مانند شغالهای کوچک از سوراخهای احتمالی دیوار باغ و یا هر نقطه آسیب پذیر دیگر وارد میشوند و تخریب میکنند حفظ کند. او میداند قلب محبوبش با اوست و قلب او نیز با محبوبش میباشد. بیاد میآورد که چقدر زیباست وقتی او گله اش را در میان سوسنهای میچراند و تشویقش میکند که تا هنگام غروب آفتاب نیرومند و سر حال باقی بماند.

### باب سوم

## روز اول صحنه چهارم چادر تاریک شولیت

اکنون چادر در تاریکیست و شولیت بخواب رفته است.

### شولیت خواب میبیند:

1-4 شبانگاه در بستر خود او را که جانم دوست میدارد طلبیدم، او را جستجو کردم اما نیافتم\* گفتم الان برخاسته و در کوچه ها و شوارع شهر گشته او را که جانم دوست میدارد خواهم طلبیدم، او را جستجو کردم اما نیافتم\* کشیکچینی که در شهر گردش میکنند مرا یافتند، گفتم آیا محبوب جان مرا دیده اید\* از ایشان چندان پیش نرفته بودم که او را که جانم دوست میدارد یافتم، و او را گرفته رها نکردم تا بخانه مادر خود و به حجره والده خویش در آوردم\*

خواب شولیت در باره جستجوی محبوبش در خیابانها و میدانگاه شهر است، فوراً بعد از پرس جویش از نگهبانان شهر او را میابد و به خانه و اطاق مادرش میبرد. او نمیخواهد خارج از دید و کنترل مادرش با محبوبش تنها باشد.

### شولیت خطاب به دختران اورشلیم:

5- ای دختران اورشلیم شما را به غزالها و آهوهای صحرا قسم میدهم، که محبوب مرا تا خودش نخواهد بیدار مکنید و برمیگزینانید\*

دخترک از خواب بیدار شده و فوراً به ندیمان خواهش دیروزش را یاد آور میشود.

## روز دوم صحنه اول اورشلیم

سلیمان به همراه اردوگاه و خدم و حشم به سمت اورشلیم برمیگردند. ظاهراً شولیت در کنار او نشسته و هر چه به اورشلیم نزدیکتر میشوند او از محبوبش بیشتر دور میشود. ورود آنان به شهر در میان جمعیت انبوه تماشاگران که اهالی شهر هستند اتفاق میفتد.

### اهالی اورشلیم:

11-6

این کیست که مثل ستونهای دود از بیابان برمی آید و به مرّ و بخور و به همه عطریات تاجران معطر است؟ اینک تخت روان سلیمان است که شصت جبار از جباران اسرائیل به اطراف آن می باشند.

همگی ایشان شمشیر گرفته و جنگ آزموده هستند. شمشیر هر يك به سبب خوف شب بر رانش بسته است.

سلیمان پادشاه تخت روانی برای خویشتن از چوب لبنان ساخت.

ستونهایش را از نقره و سقش را از طلا و کرسی اش را از ارغوان ساخت، و وسطش به محبت دختران اورشلیم معرق بود.

ای دختران صهیون، بیرون آید و سلیمان پادشاه را ببینید، با تاجی که مادرش در روز عروسی وی و در روز شادی دلش آن را بر سر وی نهاد.

اهالی شهر فوراً پی میبرند که سلیمان در حال برگشتن به شهر است، شصت نفر از پهلوانان و نام آوران در رکابش هستند و نقش محافظان شخصی او را دارند. مادرش با افتخار ورود پر شکوه پسرش را نظاره گر است و میبیند که تاجی که خود در روز اولین ازدواجش به سلیمان داده است بر سرش میباید.

### باب چهارم

## روز دوم صحنه دوم قصر سلیمان

سلیمان به قصر بازگشته است. با خود می اندیشد که اکنون فرصتی خوبی است که بار دیگر بخت خود را بیازماید و با شولمیت صحبت کند. اما او دوباره تمایل خود را فقط به جسم دختر نمایان میکند.

### سلیمان خطاب به شولمیت:

- 1 اینک تو زیبا هستی ای محبوبه من، اینک تو زیبا هستی و چشمانت از پشت بُرِقع تو مثل چشمان کبوتر است و موهایت مثل گله بزها است که بر جانب کوه جلعاد خوابیده اند.
- 2 دندانهایت مثل گله گوسفندان پشم بریده که از سستن برآمده باشند و همگی آنها توأم زابیده و در آنها یکی هم نازاد نباشد.
- 3 لبهایت مثل رشته قرمز و دهانت جمیل است و شقیقه هایت در عقب بُرِقع تو مانند پاره انار است.
- 4 گردنت مثل برج داود است و در آن هزار سپر یعنی همه سپرهای شجاعان آویزان است.
- 5 دو پستانت مثل دو بچه توأم آهو می باشد که در میان سوسنها می چرند\*

سلیمان اینبار حتی با لحنی شهوانی تر و گستاخانه تر شروع به تعریف و تمجید از اعضای مختلف شولمیت میکند، احتمالاً خود را اکنون به مقصود نزدیکتر میابد چون در دربار و قصر خودش حضور دارند.

### شولمیت خطاب به سلیمان:

6- تا نسیم روز بوزد و سایه ها بگریزد، به کوه مر و به تل کندر خواهم رفت\*

شولمیت پاک دامن و با هوش اصلاً تحت تاثیر اغواگریهای سلیمان قرار نمیگیرد و با حکمتی آسمانی پیش از آنکه احساسات سلیمان تند تر شود اعلام میکند که برای تفکر و هواخوری به باغ و به میان گلها خواهد رفت. او میداند که گاهی بهتر است فوراً محلی را ترک کرد تا در گناه نیفتاد. او میگوید تا غروب بر نمیگردد.

### سلیمان خطاب به شولمیت:

7- ای محبوبه من تمامی تو زیبا میباید، در تو عیبی نیست\*

احتمالاً سلیمان این سخنان را در حالی به شولمیت میگوید که او در حال رفتن به باغ است و آخرین کوششهای سلیمان هم بی نتیجه میماند. او هنوز هم متوجه نشده که صحبت در مورد زیبایی ظاهری نمیتواند محبت این دختری که ارزش خود را میداند را بخود جلب کند.

## روز دوم صحنه سوم در باغ

دور از پادشاه و وسوسه های اغواگرانه اش، شولمیت در باغ زیبایی سلطاتی قدم میزند و مسلماً در افکار خود به مقایسه دو راه و انتخاب یکی از آن دو میپردازد، احتمالاً کمی هم دچار تردید شده است، یکی به او زندگی شاهانه و مرفه و بی دردسری را ارائه میدهد اما بوضوح تمایلش به جسم او و زیبایی ظاهری اش است و دوام این اشتیاق و محبت چندان پایدار نیست و دیگری جوانیست که انتخاب او یعنی یک زندگی توأم با روزهای سخت کار و کوشش اما محبتش بر اساس علاقه قلبی و عشقی پاک و محترمانه است.

**شولمیت به شبان (محبوبش) می اندیشد:**

8 تا باب 5-1

8 بیا با من از لبنان ای عروس، با من از لبنان بیا. از قلّه امانه از قلّه شنیر و حرمون از مغاره های شیرها و از کوههای پلنگها بنگر.

9 ای خواهر و عروس من، دلم را به یکی از چشمانت و به یکی از گردنبندهای گردنت ربودی.

10 ای خواهر و عروس من، محبتتایت چه بسیار لذیذ است. محبتتایت از شراب چه بسیار نیکوتر است و بوی عطرهاایت از جمیع عطرها.

11 ای عروس من، لبهای تو عسل را می چکاند زیر زبان تو عسل و شیر است و بوی لباست مثل بوی لبنان است.

12 خواهر و عروس من، باغی بسته شده است. چشمه مقفل و منبع مختوم است.

13 نهال هایست انارها با میوه های نفیسه وبان و سنبل است.

14 سنبل و زعفران ونی و دارچینی با انواع درختان کندر، مرّ وعود با جمیع عطرها نفیسه.

15 چشمه باغها و برکه آب زنده و نهراهایی که از لبنان جاری است.

محبوبه:

16 ای باد شمال، برخیز وای باد جنوب بیا. بر باغ من بوز تا عطرهاایت منتشر شود. محبوب من به باغ خود بیاید و میوه نفیسه خود را بخورد.

5

1 ای خواهر و عروس من به باغ خود آمدم مرّ خود را با عطرهاایت چیدم. شانه عسل خود را با عسل خویش خوردم. شراب خود را با شیر خویش نوشیدم.

شولمیت گفتگویی را با محبوبش بیاد میآورد هنگامیکه وقتی که به دعوت او به کوهستان رفته بودند. او با شولمیت بودن را دوست میداشت، برق چشمان و سلیقه او را میستایید و او را طوری مورد خطاب قرار میداد که پاکی و حرمت را توأم با وعده پیمان مطابق با دل خدا را با او نوید میداد، با بکار بردن کلماتی مانند باغی بسته شده و چشمه مقفل و منبع مختوم، پاکی و دست نخوردگی او را میستایید و با صحبت در مورد نهالها آرزوی خود را برای تشکیل خانواده با او و داشتن بچه هایی شیرین و دوست داشتنی نشان میداد، شبان جوان و شولمیت دوشیزه بهترینهایشان را برای هم نگاه داشته اند.

**تایید خداوند:**

1 ب ای دوستان بخورید و ای یاران بنوشید و بسیری بیاشامید\*

## روز دوم صحنه چهارم اطاق خواب شولمیت در قصر

2- من در خواب هستم اما دلم بیدار است. آواز محبوب من است که در را می کوبد. و می گوید: از برای من باز کن ای خواهر من! ای محبوبه من و کیوترم و ای کامله من! زیرا که سر من از شبنم و زلفهایم از ترسحات شب پر است.

3 رخت خود را کندم چگونه آن را ببوشم؟ پایهای خود را شستم چگونه آنها را چرکین نمایم؟

4 محبوب من دست خویش را از سوراخ در داخل ساخت و احشایم برای وی به جنبش آمد.

5 من برخاستم تا در را به جهت محبوب خود باز کنم، و از دستم مرّ و از انگشتهایم مرّ صافی بر دسته قفل بچکید.

6 به جهت محبوب خود باز کردم ؛ اما محبوبم روگردانیده، رفته بود. او را جستجو کردم و نیافتم او را خواندم و جوابم نداد.

7 کشیکچپانی که در شهر گردش می کنند مرا یافتند، زدند و مجروح ساختند. دیده بانهای حصارها بُرقع مرا از من گرفتند.

رویای اینبار شولمیت هم بسیار شبیه رویایش در اردوگاه است، اما اینجا و دور از او رویایش به کابوس بیشتر شبیه است، محبوبش در میزند اما او بهانه میآورد و دیر جواب میدهد و محبوب ظاهراً رنجیده خاطر رفته است و هنگامیکه به جستجویش میرود بدست آنانیکه باید محبتش کنند و محافظتش نمایند مضروب میشود.

### روز سوم صحنه اول اطاق شولمیت در قصر

شولمیت نگران از خواب دیشب که در آن محبوبش را نیافت بیدار شده است.

**شولمیت خطاب به دختران اورشلیم:**

8- ای دختران اورشلیم شما را قسم میدهم که اگر محبوب مرا بیابید، ویرا گوید که مریض عشق هستم\*

دخترک تصمیم میگیرد ندیمان را به جستجوی محبوبش بفرستد، و پیام عاشقانه اش را به او برسانند.

**دختران اورشلیم خطاب به شولمیت:**

9- ای زیباترین زنان محبوب تو از سایر محبوبان چه برتری دارد و محبوب ترا بر سایر محبوبان چه فضیلت است، که ما را چنین قسم میدهی\*

ندیمان تلاش میکنند او را منصرف کنند و دلیل این همه اصرار را جویا میشوند.

**شولمیت خطاب به دختران اورشلیم:**

10 محبوب من سفید و سرخ قام است، و بر هزارها افراشته شده است.

11 سر او طلای خالص است و زلفهایش به هم پیچیده و مانند غراب سیاه قام است.

12 چشمانش کبوتران نزد نهرهای آب است. با شیر شسته شده و در چشمخانه خود نشسته.

13 رخسارهایش مثل باغچه بلسان و پشته های ریاحین می باشد. لبهایش سوسنهای است که از آنها مَر صافی می چکد.

14 دستهایش حلقه های طلاست که به زبر جدّ مُنقش باشد و بر او عاج شفاف است که به باقوت زرد مُرّصع بود.

15 ساقه هایش ستونهای مرمر بر پایه های زر ناب مؤسس شده، سیمایش مثل لبنان و مانند سروهای آزاد برگزیده است.

16 دهان او بسیار شیرین و تمام او مرغوبترین است. این است محبوب من و این است یار من، ای دختران اورشلیم\*

شولمیت فوراً لیستی از صفات نیکوی او توأم با زیبایی ظاهری او را ارائه میدهد، هنگامیکه عشقی واقعی باشد محبوب را آنطور که هست میپذیرد با تمام عیبه و حسن هایش و او را آنچنانکه هست قبول دارد و هیچ قدرتی و لعنت و طلسمی قادر به فرو نشاندن این عشق و محبت نیست و در این قسمت شولمیت قاطعانه و خیلی واضح اعلام میکند که اوست دوست و محبوب و یارش نه سلیمان.

### باب ششم

**دختران اورشلیم خطاب به شولمیت:**

6-1 محبوب تو کجا رفته است ای زیباترین زنان، محبوب تو کجا توجه نموده است تا او را بطلبیم\*

بالاخره ندیمان در برابر این نیروی عشق قانع میشوند و باور میکنند که شولمیت واقعا دل در گرو محبوبش دارد، و حالا تصمیم میگیرند به او کمک کنند و به جستجوی محبوبش بروند.

### شولمیت خطاب به دختران اورشلیم:

2-3 محبوب من بباغ خویش و نزد باغچه های بلسان فرود شده است، تا در باغات بچراند و سوسنها بچیند\* من از آن محبوب خود و محبوبم از آن من است، در میان سوسنها گله را میچراند\*

شولمیت به وجد آمده و در عین حالی که آدرس میدهد از اینکه موفق شده این انتخاب را بکند و این تصمیم را بگیرد خوشحال است و بار دیگر انتخابش را اعلام میکند.

### روز سوم صحنه دوم تالار قصر

اینجا تالار قصر است و شولمیت در لباس فاخری در کنار سلیمان ایستاده تا او را به 140 همسر و کنیزانش معرفی کند ، در حالیکه ندیمان شولمیت به جستجوی محبوبش رفته اند.

- 4 ای محبوبه من ، تو مثل ترصه جمیل و مانند اورشلیم زیبا و مثل لشکرهای بیدق دار مهیب هستی.
- 5 چشمانت را از من برگردان زیرا آنها بر من غالب شده است. مویهایت مثل گله بزها است که بر جانب کوه جلعاد خوابیده باشند.
- 6 دندانهایت مانند گله گوسفندان است که از شستن برآمده باشند. و همگی آنها توأم زاییده و در آنها یکی هم نازاد نباشد.
- 7 شقیقه هایت در عقب برقع تو مانند پاره انار است.
- 8 شصت ملکه و هشتاد مئعه و دوشیزگان بی شماره هستند.
- 9 اما کبوتر من و کامله من یکی است. او یگانه مادر خویش و مختاره والده خود می باشد. دختران او را دیده، خجسته گفتند. ملکه ها و مئعه ها بر او نگریستند و او را مدح نمودند.

گرچه مطابق کلام خدا در اول پادشاهان باب 3 آیه 12 سلیمان حکیمترین مرد روی زمین بوده است اما متأسفانه بی اعتنائی او به این حکمت و دادن عنان اختیار و افکارش بدست لذات جسمانی و شهوات نفسانی از او سلیمان دیگری ساخت، ظاهرا او به روش خود ادامه میدهد و با سخنانی که قبلا بارها در مورد هر یک از زنانی که در زندگیش بوده اند بکار برده است سعی در جلب محبت شولمیت میکند. جالب است که زنان دیگرش هم نظاره گر ماجرای او و شنونده سخنانی هستند که روزی خطاب به آنان بوده است، سلیمان کاملا نشان داده که توانایی فهم و شناخت یک زن و برقراری ارتباطی عاطفی با آن را ندارد، او قادر نیست آن محبتی که فقط بین یک مرد و یک زن و مطابق دل خداست را به زنی نشان دهد، حتی برای لذت واقعی جسمانی هم باید ارتباط از یک عشق و محبت و یکی شدن روحانی شروع شده باشد تا یکی شدن جسمانی مانند یک اسانس و چاشنی که غذا را لذیذ تر میکند به زن و مرد لذتی که خداوند برایشان فراهم کرده است را بدهد.

### همسران و کنیزان خطاب به سلیمان:

10- این کیست که مثل صبح میدرخشد، و مانند ماه جمیل و مثل آفتاب طاهر و مانند لشکر بیرق دار مهیب است\*

زنان حرمسرا هم زیبایی او را میستایند.

### سلیمان خطاب به همسران و کنیزان:

11-12 به باغ درختان جوز فرو شدم تا سبزیهای وادیرا بنگرم، و ببینم که آیا مو شکوفه آورده و انار گل کرده است\* بی آنکه ملتفت شوم که ناگاه جانم مرا مثل عرابه های عمیناداب ساخت\*

در اینجا سلیمان برای زانش توضیح میدهد که چگونه وقتی برای سر کشی باغات و تاکستانها رفته بود با دیدن دخترک یک دل نه صد دل عاشقش گردیده است.

**سلیمان همسرانش و ندیمان خطاب به شولمیت:**

**13 برگرد ای شولمیت برگرد تا بر تو بنگریم.**

شولمیت بقدر کافی این بازی مسخره و تحقیر آمیز را تحمل کرده است و اینک روی از آنان برگردانده تا از تالار خارج شود و همه آنان یکصدا او را به ماندن میخوانند.

**شولمیت خطاب به آنان:**

**13 ب در شولمیت چه میبینی، مثل محفل دو لشگر \***

مرا چگونه میدانید؟ در من چه میبینید؟ یک عامل سرگرمی در میان لشگریان؟ هیچکس او را درک نمیکند.

### باب هفتم

**زنان و کنیزان و ندیمان خطاب به شولمیت:**

**1 ای دختر مرد شریف ، پاهایت در نعلین چه بسیار زیبا است . حلقه های رانهایت مثل زبور ها می باشد که صنعت دست صنعت گر باشد.**

**2 ناف تو مثل کاسه مدور است که شراب مزوج در آن کم نباشد . بر تو توده گندم است که سوسنها آن را احاطه کرده باشد .**

**3 دو پستان تو مثل دو بچه توأم غزال است .**

**4 گردن تو مثل برج عاج و چشمانت مثل برکه های حشبون نزد دروازه بیت ربیم . بینی تو مثل برج لبنان است که بسوی دمشق مشرف می باشد .**

**5 سرت بر تو مثل گرمل و موی سرت مانند ارغوان است . و پادشاه در طره هایش اسیر می باشد .**

زنان و کنیزان میخواهند نشان دهند که به زیبایی او و دلدادگی سلیمان واقف هستند و از آنجاییکه به خود آنان فقط به این روش محبت شده است ، طریق دیگری برای ابراز محبتشان نمیدانند و به تعریف و تمجید از زیبایی جسمانی و فیزیکی شولمیت میپردازند .

برای آنان فهم این مسئله که چطور دختری حاضر است به شاه و دربارش و تجملاتش نه بگوید مشکل است .

**سلیمان خطاب به شولمیت:**

**6-9 یک ای محبوبه چه بسیار زیبا و چه بسیار شیرین بسبب لذتها هستی \* این قامت تو مانند درخت خرما، و پستانهایت مثل خوشه های انگور میباشد \* گفتم که به درخت خرما برآمده شاخه هایش را خواهم گرفت، و پستانهایت مثل خوشه های انگور و بوی نفس تو مثل سیبها باشد \* و دهان تو مانند شراب .**

سلیمان هنوز هم در پی اغوی دختر است و حتی اینبار از کلماتی به مراتب وقیحانه تر هم استفاده میکند ، ترکیبی از اشتیاق سوزنده و ناامیدی از دست یافتن به نیت شهوانی و زود گذرش .

**شولمیت خطاب به سلیمان:**

9 دوم- 10 بهترین برای محبوبم که بملایمت فرو رود و لبهای خفتگانرا متکلم سازد\* من از آن محبوب خود هستم و اشتیاق وی بر من است\*

شولمیت سعی میکند ضمن رعایت ادب نسبت به شاه نشان دهد که از رفتارش دلخور و ناراحت است، برای همین به میان سخنان سلیمان میاید و به شاه اعلام میکند که قلبش با دیگر است.

**شولمیت خطاب به شبان محبوبش که هم اینک وارد میشود:**

11 بیا ای محبوب من به صحرا بیرون برویم، و در دهات ساکن شویم.  
12 و صبح زود به تاکستانها برویم و ببینیم که آیا انگور گل کرده و گلهایش گشوده و انارها گل داده باشد. در آنجا محبت خود را به تو خواهم داد.  
13 مهر گیاهها بوی خود را می دهد و نزد درهای ما، هر قسم میوه نفیس تازه و گهنه هست که آنها را برای تو ای محبوب من جمع کرده ام.

**باب هشتم****8**

1 کاش که مثل برادر من که پستانهای مادر مرا می مکید می بودی، تا چون تو را بیرون می یافتم، تو را می بوسیدم و مرا رسوا نمی ساختند.  
2 تو را رهبری می کردم و به خانه مادرم در می آوردم تا مرا تعلیم می دادی تا شراب ممزوج و عصیر انار خود را به تو می نوشانیدم.

شولمیت بسیار شادمان است که محبوبش برای بردنش آمده، با سخنانش به او نشان میدهد که خواهان تجملات نیست و ترجیح میدهد با او به روستا برگردد، او دختری روستاییست و مایل است با کسی که از زمینه خودش میباشد ازدواج کند، به او قول میدهد که بعد از ازدواج عشقش را در تمام زمینه ها بپذیرد، اشاره او به مهر گیاه که سمبل باروریست میتواند اشتیاق او را برای مادر فرزندان محبوبش شود را نشان دهد، او به محبوبش اعلام میکند که همه چیز را برای او حفظ کرده است تا در وقت نیکویش به او ارزانی دارد، به او قول میدهد در شرایطی که بوسیدنش در حضور جمع رسوایی انگاشته نشود او را ببوسد، و او را با بهترینهایش آنگونه که مادرش به او آموخته خدمت کند.

**شولمیت خطاب به دختران اورشلیم:**

3- دست چپ او زیر سر من میبود و دست راستش مرا در آغوش میکشید\*  
4- ای دختران اورشلیم شما را قسم میدهم، که محبوب مرا تا خودش بیدار نکند و بر نه انگیزانید\*

شولمیت به دختران اورشلیم میگوید که چقدر عالیست که او میتواند به محبوبش برسد و اینبار به رسم هشدار قسمشان میدهد که تا وقتی محبت واقعی و عشق پاک را که در زمان کافی امتحانش را پس داده است احساس نکنند به تمایلات جسمانی فرصت بیداری ندهند.

**روز سوم صحنه سوم روستای شولمیت و شبان**

شولمیت به روستایش برگشته است و ظاهرا در تدارک مراسم عروسی هستند و آیه بعدی به سرود عروسیشان میماند.

5 آ این کیست که بر محبوب خود تکیه کرده از صحرا بر میاید.

همه در روستا میدانند که شولمیت با سلیمان رفته بود، آنان اکنون کنجکاو شده اند که چطور او به خواستگاری شاه جواب رد داده و بجای او شبانی تهیدست را انتخاب کرده است.

#### شبان به شولمیت:

5 ب زیر درخت سیب تو را برانگیختم که در آنجا مادرت تو را زابید. در آنجا والده تو را درد زه گرفت.  
6 مرا مثل خاتم بر دلت و مثل نگین بر بازویت بگذار، زیرا که محبت مثل موت زورآور است و غیرت مثل هاویه ستم کیش می باشد. شعله هایش شعله های آتش و لهیب بیهوش است.  
7 آبهای بسیار محبت را خاموش نتواند کرد و سیلها آن را نتواند فرونشانی. اگر کسی تمامی اموال خانه خویش را برای محبت بدهد، آن را البته خوار خواهند شمرد.

زیر همان درخت سیبی مرا دیدی و محبوبه ام شدی که روزی مادرت تو را آنجا به دنیا آورده بود(شاید ملاقات و شناخت شبان برای شولمیت تولد دیگری بوده است). حالا دیگر مرا از خود دور نکن، آن زمانی که از من دور شدی آتش غیرت و محبت مرا میسوزانید. تمام آبهای عالم هم آتش محبتم به تو را خاموش نخواهد کرد، اگر کسی محبت را بخواهد با مادیات بدست آورد البته مانند سلیمان خوار و حقیر و شکست خورده خواهد شد.

#### روز سوم صحنه چهارم مراسم ازدواج

مجلس عروسی محبوب و محبوبه است.

#### مهمانان مراسم خطاب به شولمیت:

#### 9-8

ما را خواهی کوچک است که پستان ندارد، بجهه خواهر خود در روزیکه او را خواستگاری کنند چه بکنیم\* اگر دیوار میبود بر او برج نقره بنا میکردیم، و اگر دروازه میبود او را به تخته های سرو آزاد میپوشاندیم\*

زنان روستا میخوانند از شولمیت که توانسته است تا هنگام عروسی پاک باقی بماند و حتی از دربار سلیمان هم دست نخورده بیرون آمده بشنوند که آنها چطور دختران کوچک خانواده شان را تا هنگامی که به سن ازدواج میرسند حفظ کنند که مانند او پاک بمانند، آنها خود جواب را میدانند اما مایلند تابیدش را از شولمیت بگیرند، اگر دختری که مورد توجه قرار میگیرد مانند دیوار باشد و مستحکم و بدون نقطه ضعف لایق آن است که تحسین و تمجید شود و اگر مانند در باشد که دزد بتواند از او عبور کند باید توسط خانواده اش محافظت گردد.

#### شولمیت خطاب به مهمانان:

10 من دیوار هستم و پستانهایم مثل برجها است. لهذا در نظر او از جمله یابندگان سلامتی شده ام.  
11 سلیمان تاکستانی در بعل هامون داشت و تاکستان را به ناطوران سپرد، که هرکس برای میوه اش هزار نقره بدهد.  
12 تاکستانم که از آن من است پیش روی من می باشد. برای تو ای سلیمان هزار و برای ناطوران میوه اش، دویست خواهد بود.

شولمیت اعلام میکند که مانند دیوار بوده است دیواری که حتی سلیمان هم نتوانسته از آن عبور کند، سینه هایش مانند برجی بر دیوار بوده که اجازه نداده حتی سلیمان او را لمس کند( در حزقیال باب 23 آیه 3 تا 8 میخوانیم که اینگونه تماس بدنی هم از نظر خداوند مانند از دست دادن دست نخوردگی و پاکی شخص است). شولمیت توضیح میدهد که پادشاه مالک تاکستانهایش میباشد اما مالک افکار و بدنش نمیشد. تنها چیزی که او به سلیمان بدهکار است کرایه زمین است.

داماد خطاب به عروس:

13- ای محبوبه که در باغات مینشینی رفیقان آواز تو را میشنوند مرا نیز بشنوان\*

داماد مشتاق عروس است او آماده است تا پیوند مقدس و ابدیشان را رسماً و کامل شروع کنند برای همین او را میخواند.

عروس خطاب به داماد:

14- ای محبوب من فرار کن و مثل غزال یا بچه آهو بر کوههای عطریات باش\*

شادی کن و مانند آهوان سبک بال جست و خیز کن چون عروس مشتاق توست، آنچه در این ماجرا عروس را یاری کرد تا لایق داماد باقی بماند محبت و عشق واقعی بود که در لحظات حساس او را بیدار محبوبش می انداخت. بر همین اساس هم آنچه امروز کلیسا و عروس خداوند را بی لکه نگه میدارد روح القدس است، تا در وسوسه ها و در هنگام اغواگریهای دنیای پر زرق و برق که دربار سلیمان نمود و سمبلی از آن بود عروس را بیدار داماد آسمانی بیاندازد و .....

مکاشفه 17-22:

و روح و عروس میگویند بیا....

22-22 بزودی میایم، آمین بیا ای خداوند عیسی

اثر Michael S. Cole

از معلمین کتاب مقدس و از خادمین کلیسای

West-Ark Church of Christ

ترجمه و تنظیم به همراه توضیحات مربوط به آیات  
ناصر ایرانی

[www.onlinekelisa.com](http://www.onlinekelisa.com)